

تأثیر قرآن کریم

در شکل‌گیری

حکمت متعالیه

مصطفی بروجردی

تکمیل بحث باید مواردی دیگر را نیز اشاره نمود. بطور کلی حضور قرآن کریم در اسفار چند گونه است: استشهاد، اقتباس، تفسیر و تأویل. در اینجا برای نمونه به پاره‌ای از این موارد اشاره می‌کنیم.

(۱) ملاصدرا وقتی نظریه‌ای از افلاطون را در باب تجرّد نفس نقل می‌نماید، اشاره می‌کند که این نظریه با قرآن کریم «و طَبَعَ عَلَيَّ قَلُوبِهِمْ»^۱، «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَيَّ قَلُوبِهِمْ»^۲ موافق است.^۳

(۲) در پاره‌ای موارد وی به آراء مفسران اشاره دارد. مثلاً در توضیح «روح» می‌گوید: برخی از مفسران «قل الروح من أمر ربی»^۴ چنین تفسیر کرده‌اند که امر خداوند کلام اوست و هر موجود زنده‌ای با این کلام الهی که «کن حیاً» زنده خواهد شد. آنگاه وی می‌افزاید براساس این نظریه روح در جسد نخواهد بود. چرا که روح کلام الهی است و کلام الهی قائم به ذات خداوند متعال است، نه قائم به جسد.^۵

(۳) در بحث اشکال بقاء نفس پس از بدن، می‌گوید نفس انسانی دارای مقامات و نشئتهای ذاتی است که پاره‌ای از آن مقامات و نشئات از عالم امر و تدبیر بوده و برخی از عالم خلق و تصویر. آنگاه در ارتباط با شق اول به آیه کریمه «قل الروح من امر ربی»^۶ استشهاد نموده و در مورد شق دوم به آیه کریمه «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم»^۷ استشهاد می‌نماید.^۸

(۴) در همین ارتباط ضمن توضیح ترقیبات و تحولات

در میان عوامل مختلفی که به شکل‌گیری بنیادهای اساسی حکمت متعالیه منجر شده‌اند، می‌توان بوضوح به چند عامل مهم اشاره نمود: حکمت مشائی، حکمت اشراقی، عرفان نظری - بویژه معارفی که از محی الدین ابن عربی عارف شهیر قرن هفتم هجری رسیده - و بالاخره علم کلام. اما گذشته از این عوامل که میزان تأثیر هر یک نیازمند بررسی و تحقیق کافی است، برآنیم که قرآن کریم بعنوان مهمترین رکن ساختار حکمت متعالیه و عمود خیمه این مکتب و نظام فلسفی، از نقشی قابل توجه برخوردار است.

* * *

اگر بخواهیم در میان آنچه بنام فلسفه اسلامی نامیده شده، فضاوت کنیم، باید بدون تردید اذعان کنیم که تنها حکمت متعالیه صدرایی است که ویژگی «اسلامی» را دارد و دیگر حکمتها، نظیر مشاء و اشراق متأسفانه فاقد این ویژگیند. اما حکمت صدرایی، بیشترین ابتناء را بر منابع وحیانی و تفاسیر وارده از معصومان علیهم السلام داشته و در بسیاری موارد با نقل و نقد آراء متکلمان می‌کوشد چهره تحریف شده دین را از پیرایه‌های کلامی رایج، پاک کند.

اگر مهمترین کتاب صدرالمتألهین در حکمت متعالیه را کتاب شریف اسفار دانسته و آن را محور بررسیهای خود قرار دهیم، با نگاهی گذرا درمی‌یابیم که قرآن کریم تا چه حد در شکل‌گیری حکمت متعالیه اثر داشته است.

یک مرور اجمالی نشان می‌دهد که بیش از ۹۸۰ بار در اسفار به آیات قرآن کریم اشاره شده است. از این حیث می‌توانیم ادعا کنیم هیچ کتاب فلسفی دیگر در میان کتابهایی که در طول تاریخ فلسفه اسلامی نگاشته شده، تا این حد به قرآن کریم رجوع و ارجاع نداشته است.

همین امر بتنهایی نشانگر مدعای ما است. اما برای

۱ - سوره توبه، ۹، آیه ۸۷.

۲ - سوره مطففین، ۸۳، آیه ۱۴.

۳ - اسفار، ج ۸، ص ۳۰۹.

۴ - سوره الإسراء، ۱۷، آیه ۸۵.

۵ - اسفار، ج ۸، ص ۳۱۲.

۶ - سوره الإسراء، ۱۷، آیه ۸۵.

۷ - سوره طه، ۲۰، آیه ۵۵.

۸ - اسفار، ج ۸، ص ۳۹۲.

نفس انسانی از یک نشئه به نشئه دیگر به این آیه کریمه اشاره می نماید «ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم»^۹ و نیز آیه

(۵) در بحث تناسخ ضمن اشاره به استحالة عقلی آن در صورتی که بمعنی انتقال نفس از بدن عنصری یا طبیعی به بدن دیگری منفصل از بدن نخست باشد، و در پی اشاره به انواع آن از نسخ و مسخ و رسخ و فسخ، به این نکته پرداخته که انتقال و تحول نفس از نشئه طبیعی دنیوی به نشئه اخروی و تبدیل آن بر حسب ملکات و احوال گوناگون که حاصل اعمال و افعال دنیوی است نه فقط محال نبوده بلکه هم از سوی ارباب کشف مورد تأیید قرار گرفته و هم ظواهر نصوص قرآنی و احادیث نبوی «ص» بدان دلالت دارند. آنگاه چندین آیه از آیات کریمه قرآنی را در این خصوص اشاره می نماید. از جمله «ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الكتاب من شیء»^{۱۱} و نیز آیه «وجعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت»^{۱۲} و آیه «فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین»^{۱۳} و نیز «شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعلمون»^{۱۴} و آیه «یوم تشهد علیهم الستهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون»^{۱۵} و آیه «و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم»^{۱۶} ۱۷.

(۶) صدرا در بحث پیرامون نفس انسانی به این نکته اشاره می نماید که نفوس انسانی در آغاز فطرت خود از یک نوع بوده ولی در فطرت ثانوی به انواع و اجناس گوناگون تبدیل می شوند. وی اضافه می نماید گرچه تاکنون هیچ یک از حکما به این نکته اشاره نکرده اند، لکنه ما ألهمنا الله تعالی و ساق الیه البرهان و یددقه القرآن. ولی این چیزی است که خداوند متعال آن را به ما الهام کرده و برهان را به طرف آن سوق داده و قرآن هم آن را تصدیق کرده. آنگاه در اثبات این نظریه خود به این آیات قرآنی

صدرا آیات قرآن کریم را نه برای تأیید نتیجه گیریهای خود، بلکه بعنوان زیر بنای پژوهش فلسفی و حکمی خویش قرار می دهد. بتعبیر دیگر وی قرآن را با معیار دستاوردهای فلسفی خویش نمی سنجد بلکه بعکس، دستاوردهای فلسفی خویش را با محک قرآنی مورد سنجش قرار می دهد.

اشاره می نماید: «کان الناس امة واحدة فاختلفوا»^{۱۸} و نیز آیه «و تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتى»^{۱۹} و نیز آیه «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات»^{۲۰}. سپس به این نکته می پردازد که یکی از دلایل بینونت میان نوع علماء از بشر با دیگران این آیه کریمه است «و من الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانہ کذلک انما یخشی الله من عباده العلماء»^{۲۱} ۲۲.

(۷) در بحث پیرامون اختلاف حالات موجودات مختلف در موضوع ترقی و تکامل نفسانی، ضمن اشاره به اینکه طرق الی الله و الی ملکوت الله منحصر به یک باب نبوده، به این آیات اشاره می نماید: «لکل وجهه هو مولیها»^{۲۳}، «ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم»^{۲۴}. و سپس صراط مستقیم را صراط انسانی معرفی می کند که سالک خود را به رب محمّد و تمامی پیامبران و آل ایشان رهنمون می گردد.^{۲۵}

(۸) در بحث پاسخ به قائلین به تناسخ، ضمن اشاره به آیه کریمه «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیدوقوا العذاب»^{۲۶} یادآور می شود که این آیه اشاره به تبدیل بدنهای مثالی است، نه تناسخ به معنی انتقال نفوس در عالم استعدادات از ماده بدنی به ماده بدنی دیگر.^{۲۷}

(۹) در پاسخ به اشکالی در خصوص اینکه نصوص قرآنی بر اتحاد بدن اخروی و بدن دنیوی دلالت دارند، می گوید: آری چنین است اما این اتحاد از حیث صورت است نه از حیث ماده. سپس به این قاعده فلسفی اشاره

۹ - سورة اعراف، ۷، آیه ۱۱.

۱۰ - اسفار، ج ۸، ص ۳۹۳.

۱۱ - سورة انعام، ۶، آیه ۳۸.

۱۲ - سورة مائده، ۵، آیه ۶۰.

۱۳ - سورة بقره، ۲، آیه ۶۵.

۱۴ - سورة فصلت، ۴۱، آیه ۲۰.

۱۵ - سورة نور، ۲۴، آیه ۲۴.

۱۶ - سورة الإسراء، ۱۷، آیه ۹۷.

۱۷ - اسفار، ج ۹، ص ۵.

۱۸ - سورة بقره، ۲، آیه ۲۱۳.

۱۹ - سورة حشر، ۵۹، آیه ۱۴.

۲۰ - سورة بقره، ۲، آیه ۲۵۷.

۲۱ - سورة فاطر، ۳۵، آیه ۲۸.

۲۲ - اسفار، ج ۸، ص ۲ و ۲۱.

۲۳ - سورة بقره، ۲، آیه ۱۴۸.

۲۴ - سورة هود، ۱۱، آیه ۵۶.

۲۵ - اسفار، ج ۸، ص ۲۵ و ۲۶.

۲۶ - سورة نساء، ۴، آیه ۵۶.

۲۷ - اسفار، ج ۸، ص ۳۱.

مجموعه معارف قرآن و سنت
بسیار فزاینده و گسترده‌تر از یک مکتب
فلسفی‌اند اما یک مکتب فلسفی
می‌تواند از قرآن و سنت بعنوان بخشی
از منابع خود استفاده نماید.

این نشئه دنیوی به تبدیل به نشئه باقیه و ثابت شده است. این تبدیل اولاً موقوف بر شناخت آن و ایمان بدان است. و ثانیاً موقوف است بر این نکته که غایت اصلی از وجود انسان درک شده و سپس براساس آن عمل شود، آنچه وصول به این غایت را آسان می‌نماید و آنچه در این راه قاطع و مانع است، شناخته شود. هدف آیات الهی معاد توجه به این نحوه از وجود است و هدایت بسوی عالم غیب، عالم ارواح، عالم آخرت است.^{۲۷}

آنچه طی بندهای فوق اشاره شد، تنها نمونه‌ای از صدها مورد استناد و استشهاد و یا حضور قرآن کریم در متن مباحث فلسفی بود. آری بقول استاد بزرگ عصر ما صدراشناس و حکمت متعالیه پژوه ارجمند سید جلال الدین آشتیانی: «ملاصدرا بواسطه تسلط کامل به فلسفه اشراق و مشاء و بررسی در کلمات عرفا و تفکر در کلمات و آیات و روایات وارده از طریق وحی و تنزیل، با حسن ابتکاری که مخصوص او است فلسفه اسلامی را بصورت تازه‌ای درآورده و مسائل مهم و غامض فلسفه الهی را تحقیق نموده است.^{۲۸}» همین استاد ارجمند در جایی دیگر اشاره میکند که «ملاصدرا در تطبیق مبانی و قوانین شرع با براهین عقلی کار قابل توجه و شایانی را انجام داده است و در شرح اصول کافی و تفسیر قرآن و اسرارالایات، آیات و اخبار مربوط به مبدأ و معاد و معارف حقه را بنحو اعلی و اتم با براهین و مبانی عقلی وفق داده و مضامین حقایق نازل از طریق وحی را بصورت برهان در آورده،

می‌کند که شیئیت شیء بصورت آن است نه به ماده آن.^{۲۸} (۱۰) صدرا در بحث پیرامون اصناف اشقیاء در آخرت، بتفصیل به مباحث قرآنی پرداخته و بر آن است که در آخرت دو گروه از اشقیاء بشمار می‌روند: گروهی که «حق علیهم الظلالت»، کسانی که اهل ظلمتند و دنیا و حجاب کلی فطرت آنها را پوشانده است «الأملاّن جهنّم من الجنّة والناس أجمعین»^{۲۹}؛ «و لقد ذرنا لجهنّم کثیراً من الجنّ و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها»^{۳۰}. و گروه دوم منافقانند که گرچه در اصل، استعداد قبول نور معرفت را دارا هستند، اما گمراه شده و قلبهانشان بر اثر اکتساب ردائل و ارتکاب معاصی و مباشرت اعمال بهیمی و سبعی و رسوخ هیئات غاسقه و ملکات مظلّمه و صور جهلیه و خیالات باطله و اوهام کاذبه در حجاب است. این گروه همانهاست که قرآن کریم در باره ایشان می‌فرماید: «ومن أعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکاً و نحسره یوم القیامة أعمی قال ربّ لم حشرتنی أعمی و قد کنت بصیراً قال کذلک أتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی»^{۳۱}. سپس مروری بر آیات مختلف قرآنی داشته و آیات مربوط به هریک از دو گروه فوق را برمی‌شمرد.^{۳۲}

(۱۱) در بحث پیرامون نقش اعمال صالحه و عبادات در ترقی نفس انسانی می‌فرماید این اعمال برای تصفیه قلب و تطهیر نفسند «قد افلح من زکاهها و قد خاب من دسها»^{۳۳}. اما باید توجه داشت خود طهارت و صفاکمال حقیقی نیست. چراکه این امور، عدمیند و اعدام در شمار کمالات قرار ندارند. بلکه مراد از آنها، دستیابی به انوار ایمان، یعنی اشراق نور معرفت بالله و افعال الهی و کتب و رسل الهی و نیز درک موضوع معاد است. همین نکته در این آیه کریمه مورد اشاره قرار دارد «فمن یرد الله ان یردیه یشرح صدره للاسلام»^{۳۴}؛ «فهو علی نور من ربه»^{۳۵} بنابراین غایت حکمت عملی شرح صدر و غایت حکمت نظری نور است. و حکیم الهی جامع این دو حکمت است.^{۳۶}

(۱۲) در بحث معاد به شدت به نقد آراء فخر رازی در تفسیر کبیر پرداخته و معتقد است تفسیر وی در این بحث علاوه بر اینکه نشانگر میزان فهم و درک او و متکلمانی نظیر اوست، در پاره‌ای موارد منجر به تحریف آیات قرآنی شده و اغراض و اهداف این آیات نیز تحریف شده‌اند. سپس حدود سه صفحه به نقد خود ادامه داده و اشاره میکند که این عالمان متکلم نمی‌دانند که مقصود از تکلیف و وضع شرایع و ارسال رسل و انزال کتب جز تکمیل نفوس انسانی و تجرید آنها از این عالم و رها ساختن انسانها از اسارت شهوات و امکنه و جهات، نیست و این تکمیل و تجرید تنها در صورتی حاصل خواهند شد که

۲۸ - اسفار، ج ۹، ص ۳۱ و ۳۲.

۲۹ - سوره هود، ۱۱، آیه ۱۱۹.

۳۰ - سوره اعراف، ۷، آیه ۱۷۹.

۳۱ - سوره طه، ۲۰، آیه ۱۲۴.

۳۲ - اسفار، ج ۹، ص ۱۳۲ به بعد.

۳۳ - سوره شمس، ۹۱، آیه ۹.

۳۴ - سوره انعام، ۶، آیه ۱۲۵.

۳۵ - سوره زمر، ۳۹، آیه ۲۲.

۳۶ - اسفار، ج ۹، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳۷ - اسفار، ج ۹، صص ۱۵۲ تا ۱۵۷.

۳۸ - مقدمه استاد آشتیانی بر شرح رساله المشاعر، ص ۲۶.

مطالب زیادی از تدبر و مراجعه به آیات و اخبار وارده از طریق ائمه علیهم السلام استفاده نموده است.^{۳۹} در خاتمه این مقاله پریشان، به نقل و نقد نظر دو نویسنده محترم از معاصران اشارت می‌رود.

۱ - نقل و نقد:

یکی از معاصران که در معرفی فلسفه صدرای جهان غرب تلاش زیادی نموده و سهم بسزایی دارد، در مقاله‌ای پیرامون او چنین می‌نگارد: «یکی از دستاوردهای مهم ملاصدرا در واقع اتحاد و هماهنگی بین علوم عقلی و نقلی بوده است. تمام نوشته‌های او، حتی نوشته‌های فلسفی‌اش مشحون از آیات قرآنی است که در تأیید نتیجه‌گیریهای خود آورده است.»^{۴۰}

بنظر می‌رسد این سخن ارزشمند را باید اینگونه اصلاح کرد که صدرای آیات قرآن کریم را نه برای تأیید نتیجه‌گیریهای خود، بلکه بعنوان زیر بنای پژوهش فلسفی و حکمی خویش قرار می‌دهد. بتعبیر دیگر وی قرآن را با معیار دستاوردهای فلسفی خویش نمی‌سنجد، بلکه بعکس، دستاوردهای فلسفی خویش را با محک قرآنی مورد سنجش قرار می‌دهد.

۲ - نقل و نقد:

یکی دیگر از نویسندگان معاصر که نه فقط با صدرای بلکه اصولاً با فلسفه و عرفان توافقی چندانی ندارد، در کتابی که به معرفی «دانش مسلمین» اختصاص دارد، ضمن اعتراف به انسجام فلسفی حکمت متعالیه و اذعان به اینکه این حکمت «یک نظام کامل شناختی» است، می‌نویسد: «در مکتب صدرایی کوشش فراوانی شده است برای تطبیق دین و فلسفه، و ثابت کردن این همانی و عینیت معارف قرآن و سنت با داده‌های این مکتب. این کوشش بصورتی پیگیر عمل شده است تا جایی که صدرالمتألهین خود چندین کتاب در شرح مبانی دینی نوشته است (تفسیر قرآن کریم، شرح اصول کافی، اسرار الآیات) و در تطبیق مبانی قرآنی با فلسفه خویش سعی فراوان کرده است. لیکن این کوشش ممتد نیز مانند کوشش فلاسفه اسلامی پیشین موفقیت آمیز نیست.» وی سپس در پاسخ به این سؤال مقدر که اگر صدرای توفیقی نداشته پس شما چرا از او یاد می‌کنید، می‌نویسد: «یاد کرد از مکتب فلسفی او بعنوان نشان دادن یک نمونه از نظام فکری بسیار قوی است در داخل فرهنگ اسلامی، بویژه برای روشنفکران و جوانان تحصیلکرده‌ای که مرعوب جریانهای فکری غربند و از نظامهای فکری اسلامی بی

خبر و به مکاتبی دل می‌بندند که یک هزارم مکاتب اسلامی عمق و نضج و شمول و رسائی ندارد.»^{۴۱}

در نقد این سخن باید گفت اولاً تطبیق دین و فلسفه، بمعنی این همانی قرآن و سنت با مکتب حکمت متعالیه نبوده، بلکه بمعنی استوار سازی پایه‌های فلسفی براساس معارف و معلومات و حیاتی است. مجموعه معارف قرآن و سنت بسیار فراتر و گسترده‌تر از یک مکتب فلسفی‌اند. اما یک مکتب فلسفی می‌تواند از قرآن و سنت بعنوان بخشی از منابع خود استفاده نماید. قرآن و سنت علاوه بر معارف اعتقادی شامل فقه، تاریخ و اخلاق و ... است در حالیکه یک مکتب فلسفی بسان حکمت متعالیه تنها به بخش نخست می‌پردازد. بنابراین، این همانی مطرح نیست، بلکه این از آنی مطرح است.

در ثانی، نویسنده محترم معلوم نکرده‌اند ملاصدرا در کدام مسئله ناموفق بوده است. همانگونه که در آغاز بحث گفته شد، تنها در اسفار در حدود ۱۰۰۰ مورد استشهاد و استناد به قرآن کریم بچشم می‌خورد. بطور موجه جزئیه می‌توان گفت احتمال عدم توانایی در انطباق قرآن کریم با معارف فلسفی وجود دارد. اما آیا سلب کلی رابطه فلسفه صدرایی با معارف قرآنی آنهم بدون اشاره به حتی یک مورد، سخنی حکیمانه است؟! این در حالی است که بسیاری از حکمت متعالی شناسان برآنند که توفیقات ملاصدرا در استخراج معارف فلسفی از قرآن کریم، شگفت‌انگیز و خارق‌العاده بوده و بر این سخن خود مستندات بیشماری دارند.

و بالاخره اگر صدرای در بهره‌گیری یا بقول شما تطبیق دین و فلسفه، ناموفق است، چگونه به نسل جوان و روشنفکر بعنوان «یک نمونه از نظام فکری بسیار قوی در داخل فرهنگ اسلامی» معرفی می‌شود؟! آیا اگر قرآن و سنت را از مجموعه معارف حکمت صدرایی کنار بگذارید بازهم وجهی برای قوت آن می‌توانید یافت؟! و آیا این مهمترین ویژگی و موفقیت صدرای بعنوان کوشش ناموفق قلمداد کردن، آنهم بدون اشاره به یک مورد، جز سخن از سر لجاج، معنی دیگری خواهد داشت؟!

والسلام علی من اتبع الهدی

۳۹ - مقدمه استاد آشتیانی بر شرح رساله المشاعر ص ۳۹.
۴۰ - تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲ ص ۴۷۷. مقاله دکتر نصر درباره ملاصدرا.
۴۱ - محمد رضا حکیمی، دانش مسلمین صص ۲۶۳ و ۲۶۴.